

فردای توافق صلح

ایجاد صلح سراسری در کشور آروزی دیرینه و خواست جمعی مردم افغانستان است. موضوع اساسی که مذاکره در خصوص آن، قبل از سال ۲۰۱۰م، آغاز و تا امروز جریان دارد و تلاش‌هایی که مسیر پرفراز و نشیبی را طی سالیان زیاد پشت سر نهاده و اکنون که روزنه‌ای از توافق گشوده شده است، از نگرانی جامعه مدنی و فعالان اجتماعی درباره‌ی وضعیت زنان پس از توافق صلح نیز نمی‌توان با بی‌اعتنایی گذشت.

گروه طالبان بارها در مذاکرات شان گفته‌اند که با زنان براساس شریعت اسلامی رفتار خواهند شد، موضع که به معنای محدودسازی بانوانی است که امروزه در شهرهای بزرگ کشور، بیش از ۳۰ درصد دانش‌آموزان، ۲۵ درصد نمایندگان پارلمان و نزدیک به ۲۰ درصد نیروهای کار اجتماعی را تشکیل می‌دهند. اگر تصور کنیم که این دست‌آوردها به آسانی به دست آمده است، در واقع فریب بزرگ است. چرا که جامعه‌ی زنان افغانستان برای دستیابی به جایگاهی که امروز در اختیار دارند، مشقت‌ها و دشواری‌های زیادی را پشت سر گذارده‌اند، حال با جدی شدن پروسه‌ی صلح و با استناد به مواضع رسمی طالبان در خصوص مشارکت زنان در اجتماعی، این دست‌آوردها با چالش جدی مواجه گردیده است، ما معتقدیم مذاکرات باید به گونه‌ای انجام شود که در فردای روز توافق، زنان افغانستان عقب‌گرد نداشته باشند.

موضوع دیگری که بایستی به آن توجه جدی نمود مسأله‌ی کارشنکی‌هایی است که با جدی شدن مذاکرات صلح در راستای گفت‌وگوهای صلح صورت می‌گیرد. بیش از یک ماه می‌شود، دو طرف از آمادگی‌ها برای آغاز گفت‌وگوها خبر می‌دهند. دولت اخیرین از آمادگی کامل برای شروع مذاکرات خبر داده است. پیش‌شرط‌های که برای شروع مذاکرات تعیین شده بود نیز عملی شد. اما هنوز گفت‌وگوها آغاز نشده است. ظاهرین طالبان کارشنکی دارند. دلیل این کارشنکی‌ها هنوز مشخص نیست. آیا طالبان از استقلالیت لازم برای شروع و پیش‌برد مذاکرات برخوردار نیستند یا چند دستگی و پراکندگی در میان آنان سبب شده است تا این مذاکرات آغاز نشود؟

با توجه به تعهدات بین‌المللی برای شروع مذاکرات و توافق که میان طالبان و امریکا صورت گرفته است، می‌بایست گفت‌وگوهای صلح میان حکومت افغانستان و طالبان اکنون آغاز و مردم از جریان مذاکرات آگاه می‌شدند. انگار طالبان تن به گفت‌وگو نمی‌دهند و کار شنکی می‌کنند. گروه که برای آغاز مذاکرات این همه کارشنکی می‌کند، هیچ تعهدی در قبال فیصله‌های خود نخواهد داشت. این همان نقطه‌ی نگران کننده است.

طالب و باور طالبانی با حقوق و آزادی‌های زنان دشمنی ریشه‌ای دارند. گروه متخاصم و کارشنکن که در عین زمان استقلالیت لازم برای انجام گفت‌وگوها را ندارد. اما انتظار می‌رود که حکومت و جامعه‌ی جهانی از موضع قدرت با آنان وارد مذاکره شوند. زنان افغانستان با تحمل قربانی‌های فراوان به دست‌آوردهای نسبی دست یافته‌اند که به هیچ صورت کافی نیست و باید به حقوق برابر جنسیتی در جامعه‌ی خود برسند. توافق با طالبان و بهانه‌های کارشنکنانه‌ی آنان نباید به هیچ صورت این دست‌آوردهای نسبی را تحت شعاع قرار دهد. زنان امروز، زنان دو دهه پیش نیستند. زنان امروز به هیچ صورت از موضع حق و آزادی خود عقب نخواهند کشید. هیچ گروهی نمی‌تواند در برابر حقوق انسانی و آزادی‌های فردی آنان ایستادگی کند. با این همه ما به فردای روشن توافق صلح امیدواریم.

نیمرخ هفته
نگین بدخش (شهزاد فکرت)؛ شاعر و نویسندهتلخ
سنگینی یک خاطره‌ی

زندگیم را ببندم و برای لحظه‌ی آرامش ابدی بگیرم، مگر می‌شد! چه چیزی از عدم حضور من کم می‌کرد. نه اشکی کم می‌شد، نه آهی، نه هم ناله و یا آن زخم‌های فرورفته در ته استخوانش و یا آن سیاهی زیر چشم‌ها یا جای آن شلاق کمر بند در استخوان پوسیده از درد کمرش!

نشنوم. تنها راهی بود که می‌توانستم از خودم، از آن صدا، از آن زجرها فرار کنم و بروم چشم‌هایم را بروی تمامش ببندم و دنیایی خودم را خالی از حضورش کنم، حضوری که در حصار زجر کشیدن و زجر دیدن زنی که همجنس من است سپری می‌شود. شاید آنطور می‌توانستم تمام دردهای

دیدگاه

که هدا خموش



آن بیست و چهار ساعت را زیر اسفنج کوچ نشیمن سپری کرده بودم و برای ساعتی و یاهم لحظه‌ای از صدای وحشت‌بار چیغ و ناله‌های زنی که بر من نسبت خونی داشت وزجه‌هایش تمام تنم را می‌لرزاند آرم گرفتم. این تنها راهی بود که می‌توانستم برای خودم انجام بدهم، تا صدای زجر کشیدن او را

تک‌بیت دل‌واره‌های
شاد زندگی

زندگی‌نامه‌ی
دکتر حمیرا نکهت دستگیرزاده؛
بانوی پرآوازی سرود و صدا

زندگی‌نامه
صفحه ۲

که ملک مبارز



روایت گروه تیاتر دختران افغان

روایت



که حسین احمدی

شکل‌گیری گروه تیاتر دختران افغان کار سختی بود. مخالفت خانواده‌ها، نالسنایی با تیاتر و غیرمسلمکی بودن اعضای گروه، محدودیت‌های جامعه و برخورد مردم با اعضای گروه و عدم امکانات لازم از چالش‌های جدی فراروی آغاز کار شان بوده است.

فرشته اکبری یکی از اعضای گروه تیاتر دختران افغان است. او از نخستین کسانی است که در تأسیس این گروه نقش داشته: «امکانات نبود، صحنه‌های تیاتر را در زیر خیمه و یا در خانه‌های مان تمرین می‌کردیم.»

ممانعت خانواده‌ها باعث شده بود اکثریت اعضای گروه به گونه‌ی پنهانی به کارهای شان ادامه دهند. به بهانه‌ی کورس به محل تمرین تیاتر می‌رفتند. فرشته می‌گوید: نخستین نمایش ما بدون هماهنگی خانواده‌ها انجام شد. اما برای دومین بار وقتی روی صحنه می‌رفتیم، خانواده‌های ما نیز حضور داشتند. پس از اینکه خانواده‌ها دختران شان را روی صحنه تیاتر دیدند، بسیاری از دختران از ادامه کار در گروه محروم شدند، ولی تیم تیاتر متوقف نشد.

اعضای گروه به همکاری استاد رهنمای شان نعیم کریمی، گفت‌مانی را به راه انداختند. چندین هفته زمان برد تا خانه به خانه رفته



کنیم، به مکتب‌ها و پارک‌ها و جاهای زیادی سر زدیم، هرکسی یک پیشنهادی داد، سرانجام چند تن از دختران تیاتر را انتخاب کردند. چون کار با تیاتر تأثیر عمیق‌تری بر مخاطب دارد و از لحاظ مسلکی نیز احساس مسؤولیت می‌کردم، از سوپی هم تا آن‌زمان چنین نهاد مستقلی در عرصه تیاتر نداشتیم، تیاتر را انتخاب کردیم. در جامعه‌ای که هر روز زنان را بسیار زود قضاوت می‌کنند، ایجاد گروه تیاتر دختران افغان کار راحتی نبود. ولی گروه ما توانست با تلاش زیادی یک بحث خوبی در بین مردم به راه اندازد؛ بازتاب چالش‌های اجتماعی از طریق هنر و ترغیب مخاطب به راهکارهایی برای این مشکلات.»

راهکارهای بیرون رفت از آن فکر می‌کنند. اما تشکیل این گروه داستان دیگری دارد.»

تشکیل گروه تیاتر دختران افغان

نعیم کریمی توانست تا اواخر سال ۲۰۱۶ میلادی یک گروه تیاتر تشکیل دهد. «گروه تیاتر دختران افغان». این گروه متشکل از دانش‌آموزان مکتب‌های خصوصی از ناحیه‌های مختلف شهر کابل است. همه‌ی اعضای این گروه دخترند. اما تشکیل یک گروه تیاتر از میان دختران دانش‌آموز مکتب کار راحتی نبود؛ به ویژه در افغانستان که مکتب‌ها روی هنر تمرکز ندارند. تیاتر که بیگانه‌تر است. «وقتی تصمیم گرفتیم یک سبکی از هنر را برای بازتاب و راهکارهایی چالش‌های جامعه انتخاب

درک اتفاق‌های محیط

همه‌ی ما روزانه از کنار دهه‌ها رویداد و صحنه‌ای می‌گذریم که ممکن تماشای آنها باعث خلق یک ایده‌ی نو و تولد یک پدیده‌ی نو در جهان شود. کابل شهر پر از اتفاق‌ها و گنجی از سوزهای بکر است. ما هرروز از کنار اتفاق‌هایی می‌گذریم که شاید اذهان کنگاش‌گر نتواند به سادگی از آن بگذرد. حدود چهار سال قبل، در سال ۲۰۱۶ میلادی، نعیم کریمی هنرمند جوان افغانستان، به این مسأله پی برد که چگونه می‌شود اتفاق‌های امروز شهر را با زبان هنر بیان کرد؟ چگونه می‌شود راه حلی برای چالش‌های جاری در متن زندگی مردم پیدا کرد؟ و دیگر پرسش‌هایی که روی هم انبار شدند تا او تصمیم گرفت، چالش‌ها و مشکلات زندگی مردم را با زبان هنری بیان کند که خودش در آن تخصص دارد. نعیم کریمی در سال ۱۳۸۶ خورشیدی، در دانشکده‌ی هنر دانشگاه کابل دوره‌ی کارشناسی کارگردانی تیاتر و سینما را به پایان رسانده است. آقای کریمی می‌گوید: «تیاتر نخستین چیزی بود که فکر کردم از طریق آن می‌شود با مردم از اتفاق‌های خوب و بد جاری در متن زندگی شان سخن گفت و برای شان آگاهی داد تا این مشکلات از طریق هنر به یک بحث در سطح محلات و محیط زندگی ما تبدیل شود. این گونه است که مردم پس از درک یک معضل به تغییر و

تک بیت دل‌واره‌های شاد زندگی

ادامه روایت از ص ۱

در ۲۶ ثور ۱۳۳۹ خورشیدی، در شهر کابل سرود هستی را خواند و فرش رنگین زندگی پیش قدم‌هایش هموار گشت. پدرش روان‌شاد غلام‌دستگیر دگروال نظامی و مادرش شادروان عزیزه خدیجه فیضی از نخستین آموزگاران او برای درک هستی از دریچه‌ی شعر و از چشم‌انداز رنگارنگی تخیل بودند. نامش را حمیرات گذاشتند. دختری که بعدها آوازه‌ی شهرتش از مرزها گذشت. او بر بال قدرتمند تخیل نشین‌گاه داشت و بر سریر اندیشه تکیه زده بود. زن از تبار رابعه، مخفی و فرخزاد، سرودگر هزارها سرود ناسروده، شاعر دردمند و اما عشق‌ورز، سخن‌سرای نازک‌خیال و اندیشمند ژرف‌نگر. او در پهنای هستی گل‌چین باغ تخیل و تک بیت دل‌واره‌های شاد زندگی بود.

حمیرا نکهت دستگیرزاده مکتب را در شهرهای کابل، گردیز و هرات خواند و در سال ۱۳۵۷ خورشیدی از لیسه‌ی عالی زرغونه از کابل فارغ‌التحصیل شد. کارشناسی را در سال ۱۳۶۱ از بخش اداره و دیپلماسی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل به دست آورد.

هم‌نشینی و آموزش از پدر و مادر که شیفتگان ادب پارسی، به ویژه دل‌سپردگان نوای مثنوی، گلستان و بوستان سعدی و از محرمات خلوت راز و رمز حافظ و بیدل بودند، بانو نکهت را به پهنای وسیع و بستر تسخیرناپذیر ادبیات پارسی کشاند. اسب خیال او در این پهنای چنان تند دوید و سیر اندیشه و تخیلش جوانه زد که شهره‌ی شهر ادب گشت و مرزهای زمین و زمان شعر را درنوردید و در دبستان و بوستان ادب پارسی به سخن‌ساز بزرگ، سرودگر درآشنا و عشق‌روز عیار مبدل شد.

عشق و علاقه‌ی او به ادب پارسی سبب شد تا ادامه‌ی تحصیلاتش را در رشته‌ی ادبیات تا مقطع دکترا در صوفیه در بلغارستان ادامه دهد و به درجه‌ی دکترای ادبیات پارسی نایل آید. چرا ادبیات پارسی را گزید؟ پرسشی ست که در شعرهایش پاسخ پیدا می‌کند. شعرهای که صدای زنان محروم و درد دیده‌ی این جغرافیاست. شعرهای که تبلور خواست‌ها و آرزوهای فروخته در بستر ناهموار زندگی ست. شعرهای که ملودی عشق و عصیان زنی را در زمانی بلند

می‌کند که فضای فکری کشورش در زیر آوار تجری‌ترین باورهای عصر فروخته است. عشق را در تاریخ خانه‌ی زمان حلق‌آویز کرده‌اند و عصیان را در چاه عمیق نفرت پرت. او اما عشق و عصیان را در شعر به صدا درآورد و سر از پهنای سنت‌های سترجاری که به کشتارگاه عشق، عصیان و اندیشه تبدیل شده بود، بیرون زد. شبگیر پولادیان در مقاله‌ی می‌نویسد: «دردهای اجتماعی و انسانی حمیرا اصالت دارند؛ ساختگی و از سر تفتن نیستند. چرا



که ژرفای عاطفه‌های او که ویژه یک زن است. در متن این احساس درد، خود را نشان می‌دهد. او آنانی را که هلاکوار به شهر او می‌تازند، خاموشگران «چراغ‌های عاطفه» و عشق می‌شناسد. آنانی که «بساط شکست ترانه را» در «انحنای جگره‌ها» چیده‌اند. بنابراین؛ بیگمان درد او درد قصه و غصه‌های دامنگستر روزگاران است و حکایت زمانه‌های «رویش دیوار سد و فاصله» است؛ قصه درد تلخ «سکوت پرستوها و خاموشی هزاران» است.»

حمیرا نکهت دستگیرزاده در چنین جامعه‌ی پا به هستی گذاشت. جامعه‌ی که زن محکوم طبع شمرده می‌شد و صدای آنها از هیچ روزن زمان بدر نمی‌آمد. برای همین

شعر بلندای آواز او شد تا در میان سیاه‌ترین اندیشه‌های زمان گلوی برای فریاد دردهای انباشده از ظلم و تعدی بر زنان باشد. صدای به پهنای صور خیال و بلندای آواز شعر. به قول شبگیر پولادیان «بیگمان شعر خود صدای گره شده عاطفه و آگاهی است و زن در زنجیر کارکرد زندگی، ساز آن را با تمام نیرو می‌شناسد و از این راه دردها، امیدها و ناامیدی‌های‌اش را در بال‌های فرارونده‌ی آن به صدا در می‌آورد و دهلیز تنگ و تاریک زمانه‌ها، به ویژه زمانه ما را سرشار از سرود و

آزادی و عشق و اما هنوز عطش فریاد دارد و خود را زنجیر شده در گلوی واژه‌ها می‌داند. «در شهر تو بی‌صداترین تصویر بی‌خانه‌ترین حکایت تقدیرم آوازه‌ی صد ترانه‌ی پر طربم اما به گلوی واژه در زنجیرم» دکتر حمیرا نکهت دستگیرزاده جدا از این که شاعر نامدار و صدای بلند آزادی‌گویی بود. فعالیت‌های هنری، علمی و عملی زیادی انجام داد. او پس از فراغت دانشگاه در رادیو تلویزیون ملی افغانستان کار را آغاز کرد و به تهیه‌ی برنامه‌های ادبی پرداخت و با مجله‌های آواز و ژوندون نیز همکاری می‌کرد. با توجه به شایستگی و توانایی که از خود نشان داد به درخواست اتحادیه‌ی نویسندگان افغانستان عضو و همکار این اتحادیه شد. همچنان عضو کنگره‌ی موسس اتحادیه نویسندگان، عضو کنفرانس موسس انجمن نویسندگان جوان و ایجاد کننده‌ی کانون نویسندگان جوان در تمام لیسه‌های شهر کابل بود.

بانو نکهت در زمان حیات خود تحولات پر خم و پیچی را تجربه کرد. زادگاه‌اش دست خوش حوادث ناگوار شد که فضای نفس کشیدن و ادامه‌ی زندگی را دشوار ساخت. او مانند میلیون‌های شهروند دیگر این کشور مجبور شد تا افغانستان را ترک کند. از ۱۹۹۱م، به این طرف با خواننده‌اش در هالند زندگی می‌کرد. او در هالند نیز خاموش و آرام نبود. انگار یک افغانستان درد را با خود برده تا در رگ رگ واژه‌ها بدمد.

دکتر دستگیرزاده طرح تأسیس فدارسیون انجمن‌های افغانستانی‌ها در اروپا را داد و در ایجاد نشریه‌های آیین و هوا در هالند نقش ارزنده داشت. همچنان انجمن نویسندگان و شعرای افغانستان را در هالند ایجاد کرد. بانو نکهت فعالیت‌های ادبی و سفرهای زیادی انجام داد.

از دکتر حمیرا نکهت دستگیرزاده دوازده اثر شعری به‌جا مانده است. برخی از آثار چاپ‌شده او: شط‌آبی‌رهای، انجمن نویسندگان افغانستان، کابل: ۱۳۶۹، غزل

غریب غربت، مرکز تعاون افغانستان، کابل: ۲۰۰۳، به دور آتش و دریغ، کلوپ قلم افغانستانی‌ها، سویدن: ۲۰۰۹، آفتاب آواره، هالند: ۲۰۱۱، هیچ نتوان گفت در ۵۰ سال، هالند: ۲۰۱۱، کوچه‌های روشن ماه، هالند: ۲۰۱۲، تلخ در آتش، چاپ اول، هرات: ۲۰۱۳ و چاپ دوم، هالند: ۲۰۱۴، از سپیده لبریز، چاپ اول، هرات: ۲۰۱۳ و چاپ دوم، هالند: ۲۰۱۴، از پوست تا پوستر، چاپ اول، هرات: ۲۰۱۳ و چاپ دوم، هالند: ۲۰۱۴، پرواره‌های پندار، هالند: ۲۰۱۴ هستند.

جایزه‌ها:

دکتر حمیرا دستگیرزاده در مدت فعالیت‌های ادبی خود جایزه‌های فراوان به دست آورد که می‌توان از جایزه‌ی شعر جوانان، جایزه‌ی شعر زنان، جایزه‌ی شعر فارسی، جایزه‌ی شعر انجمن ناصر خسرو بلخی و نشان آزادی نام برد.

ازدواج:

حمیرا نکهت دستگیرزاده در سال ۱۳۶۱ خورشیدی با محمد عمر عدیل، مرد صاحب ذوق ادب و شعر ازدواج می‌کند. هریوا و هژیر ثمری ازدواج آنان است. دختر و پسری که افتخار فرزندی بانوی سخن و دوشیزه‌ی ادب را نصیب برده‌اند.

و مرگ:

دکتر حمیرا نکهت دستگیرزاده سال‌ها با بیماری سرطان درگیر بود. تن خسته‌اش از درد سرطان رنجور بود و روان جاری‌اش از درد غربت و زنج بی‌پایان هم‌شهریانش شکوه داشت. اما هم‌نشینی و هم‌صدای با شعر را تا آخرین سال‌های عمرش حفظ کرد. هرچند سایه‌ی سنگین مرگ بر انوار وجود زندگی او چیره شد، اما صدا و اندیشه‌ی دستگیرزاده جاویدان و جاری ست. صدای که به قول فرخ‌زاد ماندگار است و نامیرا. بانو نکهت دستگیرزاده در سن ۶۰ سالگی در سرزمین دیگری دور از زادگاه‌اش (هالند) به تاریخ ۱۴ سنبله ۱۳۹۹ با جهان از اندیشه و خیال چشم از زندگی فروست و به آرامش ابدی رسید. مرگ او اندوه بی‌پایان و ضایعه‌ی جبران ناپذیر در جغرافیای هنر و ادب است. مرگ که سواگواری گسترده‌ی هم‌شهریانش را در پی داشت و آشنایان و ادب‌دوستان را بر گلیم سوگ نشان.

ادامه روایت از ص ۱

روایت گروه تیاتر دختران...

خانواده‌های اعضای گروه را در مورد تیاتر و اهمیت کار دختران در هنر تیاتر آگاهی‌دهی کنند. این گونه بود که کم کم فضای اعتماد ایجاد شد و زنجیر محدودیت‌های خانواده‌گی نیز از روی کار دختران در گروه برداشته شد.

دردسرای رفتن روی صحنه

فرشته اکبری می‌گوید: «همه‌ی ما نخست از نقاشی آغاز کردیم. در خانواده‌های ما شبیه اکثریت خانواده‌های افغانستانی هنر خریداری ندارد، تیاتر بیگانه بود، اما متوجه این زیبایی شدیم. از نقاشی به تصویر و حرکت فکر کردیم. عملن روی صحنه پسرهایی را دیدیم که نقش اجرا می‌کردند. دختری روی صحنه حضور نداشت. ولی ما خواستیم به طرف این هنر زیبا برویم و ثابت کنیم که زنان هم می‌توانند روی صحنه‌ی تیاتر نقش بازی کنند.»

سهیلا که سال‌ها قبل در یک برنامه‌ی فرهنگی-هنری شاهد صحنه‌ی تیاتر بود، سرسخت مشتاق این هنر شد و تحت تأثیر اجرای آن هنرمندان قرار گرفت. به گفته‌ی خودش آرزوی داشتن یک چنین تیمی را کرد تا روزی خودش هم روی صحنه رفته مخاطبان را تحت تأثیر قرار دهد.

تا زمان تشکیل این گروه هیچ یک از اعضا در مورد تیاتر آموزش ندیده بودند. یک گروه آماتور در هفته یک بار دور هم جمع می‌شدند. نعیم کریمی، مسؤولیت رهبری گروه را به عهده داشت و بیشتر در نقش رهنما عمل می‌کرد. به گفته‌ی او، نقش اصلی به خود دختران داده شده است. آنان باید رویدادهای محیط شان را درک کنند، بنویسند و روی صحنه به تصویر بکشند. آقای کریمی، اما نمایشنامه‌ها و اجرای آنان را از لحاظ تکنیکی و مسلکی مدیریت می‌کند و برای آنان کلاس‌های آموزش تیاتر می‌گذارد.

کار رسمی گروه با نمایش مهاجرت آغاز شد. فرشته نخستین بار به نام عضو گروه تیاتر دختران افغان در قصر مرمرین روی صحنه رفت. «تا پا گذاشتم روی ستیج، خواستم برگردم.

استرس و هیجان زیادی داشتم بازم شروع کردم به دیالوگ. وقتی خود را در داخل نقش دریافتم اعتماد به نفس پیدا کردم و ادامه دادم.»

تاهنوز اکثریت نمایش‌هایی را که اجرا می‌کنیم داستان زندگی خودماست. داستان زندگی خود ما و همه کسانی که در این شهر زندگی می‌کنند. ما تجربه‌های خود را روی کاغذ می‌آوریم. داستان‌های مان را جمع می‌کنیم. جالب‌ترین موضوعی که تجربه مشترک اکثریت



مردم به نظر می‌رسد و یا میزان تأثیرگذاری آن بالا است انتخاب می‌شود. نمایش‌نامه را نوشته روی صحنه اجرا می‌کنیم. ممکن یک نمایش را در چندین جشنواره یا محفل اجرا کنیم. **زهرا سلطانی** یکی از اعضای دیگر گروه است و برای رسیدن تا اینجا سخت مبارزه کرده است. «وقتی تصاویر دختران مکتب را در تلویزیون می‌دیدم آرزو می‌کردم کاش می‌شد من هم به مکتب بروم. اما آموزش دختران هنوز هم در محیط خانواده ما به عنوان یک حق شناخته نمی‌شد. با کل تلاش اجازه یافتم تا صنف دوم درس بخوانم. باز خانه‌نشین شدم. در همان زمان بود که با دیگر کودکان نقش بازی می‌کردیم. از آنچه در سطح شهر رخ می‌داد بی‌خبر بودیم. نقش پدر، مادر، فرزند و اعضای یک خانواده را باهم بازی می‌کردیم. این نوعی تیاتر بوده، ولی من نمی‌دانستم. بالاخره فضای جامعه هر روز آزادتر و بهتری می‌شد و من هم در

همین اثنا تغییر اجازه یافتم به مکتب بروم. به صنف ششم رسیدم و داشتم قد می‌کشیدم که باز خانواده مخالفت کرد. ممانعت از آموزش دختران جوان یک عرف بود. ولی من توقف نکردم، دست به هر دری زدم تا از آموزش محروم نشوم. حالا دارم از مکتب فارغ می‌شوم. اما امروز فقط نقش اعضای یک خانواده را بازی نمی‌کنیم و دیگر دوستان دوره کودکی‌ام نیز همراهم نیستند. ما فعلن تجربه‌های مشترک و مهم مردم را به تصویر می‌کشیم تا در مورد آن برای خوردن بیابند. گروه تیاتر دختران افغان در سال ۲۰۱۹ میلادی نمایشی به نام «زامبی‌ها» اجرا کرده است. در این نمایش نمای ظاهری و وضعیت بد معتادان مواد مخدر و زباله‌گردهایی را به تصویر کشیده‌اند که شبیه زامبی‌های فلم‌های هالیوود عمر شان در جست‌وجوی خوراک روزمره می‌گذرد و هرآنچه برای مردم قابل خورد و نوش نیست؛ آنان استفاده می‌کنند. زامبی‌ها سرانجام همه‌ی جامعه را خواهند خورد. امراضی که ممکن از طریق آنان به مردم انتقال یابد ویا آلوده کردن محیط و... ولی توجهی از سوی مسؤولان براین وضعیت نشده است. فرشته عضو گروه تیاتر دختران افغان بدین باور است که «ترویج خشونت و کاهش صمیمیت در جامعه همه‌ی ما را تبدیل به زامبی‌ها خواهد کرد، نیاز نیست از این قشر معتاد و زباله‌گرد بهراسیم. این یک موضوع مهم و سرنوشت‌ساز برای همه‌ی مردم است که ما روی صحنه‌ی تیاتر بازتاب دادیم.»

تیم تیاتر دختران افغان معمولن پس از نمایش ژانرهای غمگین برای مخاطبان شان پرفارمنس‌هایی مثل موزیک یا رقص و... دارند تا مخاطبانی که خیلی متأثر شده‌اند وضع شان بهبود یابد. ولی به گفته آنان مشکل‌های بازتاب‌یافته در رسانه‌ها و نمایش‌های هنری هنوز در کشور پابرجاست و باید مردم و مسؤولان بدان توجه کنند.

روای تغییر

دست‌آوردهای مهم این گروه، نفس تشکیل

و تداوم کار شان، ترویج هنر تیاتر در سطح مکتب‌ها و ایجاد یک گفت‌مان روی مسایل مهم اجتماعی از طریق هنر به شمار می‌رود. البته که تغییراتی در نوع نگاه خانواده‌ها هم ایجاد شده است. مثلن؛ خانواده‌هایی که سه سال قبل دختران شان را اجازه‌ی رفتن روی صحنه تیاتر نمی‌دادند، امروز نه تنها دیگر لقب کنایه‌ای «دختر قلم» را به آنان خطاب نمی‌کنند، بل افتخار دارند که دختران شان یک گروه هنری تأسیس کرده‌اند. جامعه نیز تا دو سال قبل با اعضای این گروه رفتار مناسبی نداشت، ولی امروز با تماشای کارهای شان بیشتر تشویق می‌کنند و نمایش‌های آنان را قابل افتخار می‌دانند.

این گروه فعلن در حال تمرین نمایش «مادر» و «زندانی» است که به زودی با پرفارمنس رقص باله روی صحنه خواهد رفت. تاهنوز برنامه‌های این گروه کاملن مستقلانه به پیش رفته و تصمیم دارند با دیگر نهادهای هنری داخلی و خارجی ارتباط بگیرند تا در سطح کلانتری دیده شوند.

عاطفه، دانش‌آموز مکتب و یکی از اعضای گروه تیاتر دختران افغان است. او در مورد انتظار این گروه از جامعه می‌گوید: «ما بدون هیچ توقعی کار مان را انجام می‌دهیم، اما انتظار ما از مردم این است که برای بهبود وضعیت جامعه به هنر ارج قابل شوند. دیگر از ورود دختران در عرصه‌ی هنر ممانعت نشود. احترام به هنر، احترام به تغییر است. این تغییر در راستای بهبود وضعیت جامعه صورت می‌گیرد. رویای ما احیای هنر تیاتر است. تیاتر در افغانستان وجود داشته، هنرمندان زیادی کار کرده، ولی به خاطر وقوع جنگ‌ها و گسترش ناامنی هنر تیاتر مثل بسیاری دیگر از امور فرهنگی مختل شده است. ما تلاش داریم این هنر مدفون را دوباره زنده کنیم. دانشگاه‌های کشور نیز آموزش می‌دهند، اما کار ما مستقلانه است. آرزو داریم که این هنر در سطح مکتب‌ها و نهادهای فرهنگی-هنری گسترش یابد.»

سنگینی یک خاطره تلخ

است و برای این دنیایی نکبت‌بار می‌خندد. می‌خندد و می‌خندد... منم می‌خندم و قاه قاه می‌خندم و اشک می‌ریزم و اشک دیگر امانم نمی‌دهد. چون موجی سیل از چشمان بی‌گناهم که شاهد این صحنه‌های دلخراش بوده است جاری می‌شود، می‌ریزد و صورت خسته‌ام را می‌شوید. بغض چندین ساله را در من زنده می‌کند و بروی دردهایم نمک می‌پاشد.

آره! این تنها کابوس کوچکی است که می‌خوانید، به واقعیت اگر فکر کنید ما زنان چه دردهای را زندگی نمی‌کنیم که در روح و روان مان، در رگ و خون مان و در تار و پود مان به سر می‌برد. ما باهمان درد زایمان به دنیا می‌آیم و با دنیایی از آرزو چشم‌های مان را بار می‌کنیم و برای به دست نیابردنش می‌بندیم و می‌میریم...

کودکی‌های مان با درد قد می‌کشد و با خواست و آرزو و تصامیم مان بی‌ثمر شاخ و برگ می‌گیرد. ما می‌شویم درخت بی‌ثمیری که لب پرتگاه زندگی و در حبس بردگی قد کشیده است و با هر بادی می‌لرزد و تکان می‌خورد، سقوط می‌کند و فرو می‌ریزد. ولی با این هم خورشید فردا را با همان طلوع درخشانش به چشم امید می‌نگریم تا روزهای مان تاریک و تار و شب‌های مان گور خفته‌ای که برای مان کنده‌اند نشود. آرزوها و شادی‌های مان را چون موهای آشفته‌ی خود تار تار می‌کنیم و شانه‌ی خوشبختی می‌زنیم و کنار گوش‌های مان قرار می‌دهیم، رو سری مان را محکم می‌بندیم تا منت فحش‌های رکیک و طعنه‌های آلوده را نشنویم. لت و کوب زندگی نکبت‌بار را مته‌م نشویم و زندگی را با همان آرزوهای مان هر شب به بستر می‌بریم و برایش لالایی از جنس عشق می‌خوانیم، قصه می‌گوییم، خیال می‌یافیم، می‌خندیم و به خوابش می‌سپاریم، سیری کنیم تا فردا آیینی‌ی زندگی شاهد صورت پیر و مفلوک و چشمان مه‌گرفته، گلوی در بغض غرق شده مان نباشد.

برابر با من

«برابر با من» یک صلح است. صلحی درونی که جنگ برتری خواهی و برتری طلبی و برتر باوری یک قشر را بر قشر دیگر در اذهان افراد پایان می‌دهد. زنان، در درازنای تاریخ مردانه قربانیان یک جانبه‌ی این جنگ و این باور و این فرهنگ نابرابری و ستم بوده‌اند. از این‌رو، صلح مفکوره‌ها و ایجاد باورهای انسانی که برابری انسانی را حرمت و تکریم می‌نماید، ضروری‌ترین نیاز برای برداشته شدن موانع توسعه‌ی فرهنگ برابری انسانی دانسته می‌شود.

و تکریم می‌نماید، ضروری‌ترین نیاز برای برداشته شدن موانع توسعه‌ی فرهنگ برابری انسانی دانسته می‌شود. این امکان زمانی تحقق‌پذیر می‌نماید که پیش‌تر از زنان که آگاهی و باور دارند/پیدا کرده‌اند که در زندگی خصوصی و اجتماع و همه‌ی امور هم‌پای مردانند، بایست مردان نیز باور کنند که برتر از زنان نیستند. درک کنند که گذشته از تفاوت جنسیتی آنها ذات انسانی مشترک دارند، توانایی‌ها و استعدادها را برابر و قدرت به‌کارگیری مهارت‌های حرفه‌ای یکسان. درست است که یک شیه و حتا یک دهه در هیچ‌جای دنیا، تلاش‌ها و مبارزه‌های جنبش‌های برابری‌خواهی جنسیتی به‌بار ننشسته است. سال‌ها زمان برده است تا به لحاظ فرهنگی و فکری مردم‌های شان به سوی‌های رسیده‌اند که به جایگاه زنان و حقوق و انتخاب‌ها و جایگاه انسانی آن احترام می‌گذارند. اما، این مسیر برابری را باید با صلح درونی و پذیرش برابری انسانی باهم پیمود، هرچند راه دشوار و طولانی باشد. در جنگ «سنت و تجدد» و گذار به بستر جامعه‌ی مدرن یکی از نشانه‌های پیروزی و کلید گشایش خانه‌ی مدرن حذف باور «برتری‌خواهی، مالکیت‌پنداری و جنسیت‌گرایی» مردان نسبت به زنان از اذهان مردان جامعه می‌باشد. آنچه برای گسترش باوری «برابر با من» مهم است، قوانین نوشته شده‌ای روی



شود. نتواند به شغل و اداری دل‌خواه‌اش راه پیدا کند. نتواند از احساسات و از عشق و از اندیشه‌هایش بگوید. ناگفته‌هایش در سینه‌اش ته‌نشین شود و صدای بغض‌هایش در گلو بشکند. همسر به جرم کشف حجاب تکفیر شود. به جرم بروز احساساتش سنگسار گردد. حق سفر و حق روابط اجتماعی از او گرفته شده باشد، این تکثیر نابرابری‌ست. این بیدادگری ستم است. ما باید باور کنیم. برابری را باور کنیم. باور کنیم آنها نیز حق دارند، برابر با من، هم‌پای من، زندگی کنند. جوانی کنند و از هر چه حق انسانی نامیده می‌شود برابر با من برخوردار شوند.

نیاز داریم به خود و به دیگران باور «برابر با من» را ایجاد و تقویت کنیم. مردان تنها با این باور و این نگاه می‌توانند، هم‌مسیر با زنان این مسیر ناهموار و نابرابر کنونی را پشت‌سر و چشم‌انداز روشن از آینده‌ای همه‌برابر را خلق کنند.

برگه‌های کاغذ نیست، محک باورهای مردان نسبت به خود و زنان است که می‌تواند به ما کمک کند تا بدانیم تا چه حدی مردم ما به برابری انسانی باور دارند.

وقتی از من پرسیده شود، چه توضیحی برای این دیدگاه «برابر با من» داری؟ من این‌گونه می‌نویسم. «برابر با من» یعنی این‌که به من اجازه داده می‌شود، به مکتب دلخواه‌ام بروم. ورزش مورد علاقه‌ام را دنبال کنم. به‌جاهای که دوست‌دارم سفر کنم. دانشگاه بروم. اختیار داشته باشم کار کنم یا زیر آن شانه خالی کنم. حق داشته باشم، همه وقت تفریح بروم، دوست و آشنا پیدا کنم. روابط عاطفی، کاری و اجتماعی داشته باشم. در بزم‌ها شرکت کنم سرود و ترانه بخوانم؛ هیچ وقت هیچ کسی، هیچ چیزی از من نبرد. در آن روی سکه؛ سنت‌ها و محدودیت‌های خانوادگی بال و پر آرزوهای خواهرم را بسته باشند و نتواند ادامه‌ی تحصیل دهد. جوانی‌اش به‌پای نخ و سوزن خاک

چشم‌انداز جریان‌شناسانه به غزل‌های...

خوش‌بین به غزل استم. غزل از نظر من می‌تواند غزل سنتی یا غزل سنت‌گرایی معاصر (نیو کلاسیک) باشد. کاربرد اصطلاح غزل مدرن را بنابه اساسات غزل، نادرست می‌دانم. اما سطح تجدد و نوآوری در غزل‌های نیوکلاسیک تفاوت می‌کند. بنابه این تفاوت است که می‌توانیم سطح تحول غزل را از سنتی به معاصر تفکیک کنیم.

اگر از نظر مکتب‌های ادبی بخواهیم از غزل‌های بانو نکبت دسته‌بندی‌ای ارایه کنیم؛ غزل‌های ایشان رمانتیک است. شط‌آبی‌رهای نخستین مجموعه‌شعر بانو نکبت است. این مجموعه‌شعر رمانتیک عاشقانه است. اما کم کم غزل‌های بانو نکبت از رمانتیک عاشقانه به رمانتیک جامعه‌گرا تحول می‌کند. غزلی که در این یادداشت ارایه شد، موضوع غزل جامعه و مهاجرت است، اما محتوا و مناسبات فرمیک غزل رمانتیک است. اصولن غزل بنابه ژرف‌ساخت محتوایی و زیبایی‌شناسانه‌ای که دارد نمی‌تواند از زیبایی‌شناسی رمانتیک عاشقانه و نهایتن رمانتیک جامعه‌گرا فراتر برود.

غزل‌های بانو نکبت در این دو راستا مناسبات نسبتن نوآورانه در ترکیب‌سازی، توصیف، صور خیال، معنا و محتوا و درکل در کاربرد زبان داشته است. این نوآوری‌ها در کارنامه‌ی یک شاعر غزل‌سرا می‌تواند موفقیت در کار ادبی قلمداد شود.

نگاه رمانتیک عاشقانه‌ی بانو نکبت به عشق و انسان فردگرا نیست؛ بیشتر کلی و عمومی است. یعنی می‌توان گفت با چشم‌انداز مکتب نقد نو به عشق و انسان دیده شده است. چشم‌انداز مکتب نقد نو به عشق، انسان و... نوعی و کلی است. دید رمانتیک عاشقانه‌ی بانو نکبت نیز به عشق و انسان کلی و نوعی است. در غزل‌های رمانتیک جامعه‌گرا نیز دید شاعر عمومی و کلی است. شاعر چندان وارد توصیف جزئیات زندگی و جامعه نمی‌شود، بلکه مناسبات کلی زندگی و جامعه را توصیف و بیان می‌کند. اما موضوع شعرها و پروردن معانی و محتوا (بیان) در شعرها به طور جدی به مناسبات زندگی معاصر ارتباط دارد.

از آنجایی که دیوان شاعر چاپ نشده است، نمی‌توان از نظر تاریخی، موضوعی و محتوایی به صورت دقیق شعرهای بانو نکبت را بررسی کرد؛ بنابراین احتمال اشتباه در ابزار نظر می‌تواند وجود داشته باشد. عجلالتن این یادداشت را بنابه مروری که در این سال‌ها از غزل‌های بانو نکبت داشتیم، نوشتیم. امید دارم مدیر انتشارات «ان» به وعده‌ی خود عمل کند، دیوان بانو نکبت را چاپ کند تا بنابه دسترسی بر دیوان شاعر بتوان به دریافت درست و کلی‌ای از شعرهای بانو نکبت دست یافت.

زنان در مسیر تاریخ

هم از طرف پدر و هم از جانب مادر ارث به فرزندان می‌رسیده است...»

اما در دوران «پدرسالاری» در ابتدا تلاش می‌شود تا ازدواج‌ها به صورت درون‌گروهی صورت گرفته و به این طریق از خروج اموال تحت عنوان ارث جلوگیری به عمل آید و سپس در مرور زمان، دختران از ارث محروم شده و تمام اموال افراد به پسران منتقل شود. حداقل از یک متن در کتاب «عهد عتیق» بر می‌آید که در زمان حضرت موسی دختران از ارث محروم بوده‌اند: «و دختران صلفحاد... به‌حضور موسی گفتند. پدر ما در بیابان مرد... پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله‌اش محو شود لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»

پس موسی دعوای ایشان را بحضور خداوند آورد و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. دختران صلفحاد راست می‌گویند البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی با ایشان بده و نصیب پدر ایشان را با ایشان انتقال نما و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد ملک او را به دخترش انتقال نمایید.»

میان دختر و پسر وجود داشته بیشتر به نفع دختران بوده تا پسران: «در ابتدا بر اساس آداب کهن، توارث در میان ژنس (۱) حق مادری یعنی تا وقتی که نسل تنها از جانب مادر بود اعتبار داشت، میراث اعضای ژنس به خویشاوندان نسبی می‌رسید. بنابر این دارایی فرد می‌بایست در قلمرو ژنس بماند... میراث عملن به نزدیک‌ترین خویشاوندی که رابطه خونی از جانب مادر داشت می‌رسید. فرزندان پدر متوفا به ژنس پدر تعلق نداشتند بلکه از آن مادر بودند در نتیجه نمی‌توانستند از پدرشان چیزی به ارث ببرند، زیرا اموال متعلق به ژنس بود. هنگامی که صاحب رماه‌ای می‌مرد گله به خواهران و برادران و فرزندان خواهرش تعلق می‌گرفت و یا به خواهران مادرش می‌رسید.»

این روش از زمانی که پدیده‌ای به نام مالکیت و بهره‌وری، در جوامع به وجود آمد، به عنوان یک عامل مهم اقتصادی به کار گرفته شده و در میان ملل اولیه نیز مورد استفاده بوده است: «چنین به نظر می‌رسد که در مصر نسب از هر دو جانب پدر و مادر برده می‌شده است... از دارایی و مقامات اجتماعی

زن در جوامع قدیم است: [شعبی] گفت: «می‌خواهم یکی از این دو دختر را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو درآورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا انشاءالله از درستکاران خواهی یافت.» [موسی] گفت: «این [قرار داد] میان من و تو باشد...»

در «عهد عتیق» نیز به این نوع ازدواج اشاره شده است: «پس لابان به یعقوب گفت آیا چون برادر من هستی مرا باید مفت خدمت کنی؟ بمن بگو اجرت تو چه خواهد بود؟ لابان را دو دختر بود... و گفت برای دختر کوچکت راحیل هفت سال ترا خدمت می‌کنم...»

اینک با توجه به دو نکته بالا، خانواده‌های بدوی آفریقا حق دارند، از تولد دختران خوشحال باشند. زیرا دختر هم خود، کارآفرین است و هم مردی را به خدمت گرفته موجب بالا رفتن موقعیت اقتصادی خانواده می‌گردد: «در تمام این ناحیه... تولد یک دختر اغلب مقبول‌تر از تولد یک پسر است.»

۷- زنان و حق ارث:

در دوران ابتدایی موضوع ارث به دلیل عدم وجود مالکیت، خود به خود منتفی است. ارث زمانی مطرح می‌شود که پای مالکیت به میان می‌آید و از آنجا که زنان مالکان اولیه به حساب می‌آیند ارث نیز از طریق آنان به افراد منتقل می‌شود. در این دوران بنابر شواهد گوناگون، اگر تفاوتی

در «عهد عتیق» نیز به این نوع ازدواج اشاره شده است: «پس لابان به یعقوب گفت آیا چون برادر من هستی مرا باید مفت خدمت کنی؟ بمن بگو اجرت تو چه خواهد بود؟ لابان را دو دختر بود... و گفت برای دختر کوچکت راحیل هفت سال ترا خدمت می‌کنم...»

نیم‌رخ دیگر



دیدگاه
مقربان دانش

برابر بامن

من دوست دارم این شعار، این نگرش، این باور و این حقیقت «پیدا و آشکار» در نگاه و در مفکوره‌ی هر انسانی جا باز کند. سبز و شکوفا شود. هر شهروند افغانستانی چه زن و چه مردان نسبت به دیگری این گزاره را باور داشته باشد: «برابر با من». برابر با من در زندگی، در حقوق، در اجتماع و در مسؤولیت‌ها. سخن و مسأله این است که در جامعه‌ی جنسیت‌گرا و مردسالار افغانستان به چه پیمانه‌ای، در زمانی که مردان حاضرند تا به خود اجازه دهند و مفکوره «برابر با من» را باور، احترام، عملی، تبلیغ و در تکتیر آن مجدانه سهم بگیرند. روی سختم، متوجه آن عده از مردان باسواد و با درکند که دست کم به ارزش برابری جنسیتی و برابری انسانی، پی برده‌اند و می‌دانند ما برای دستیابی به یک جامعه‌ی باز ضرورت به توسعه‌ی پایدار، فرهنگ برابری جنسیتی داریم. مسأله‌ای برابری جنسیتی و گذار به بستری برابری انسانی، به‌اضافه‌ی این که یکی از شاخص‌های مهم توسعه‌ی انسانی به شمار می‌آید، اما از پرچالش‌ترین و پیچیده‌ترین بحث‌هایی است که تا اکنون در نظام‌های سیاسی گوناگون خوانش‌ها و برداشت‌های مختلف از آن بیرون داده شده است.

اگر از کلی‌گویی و رویکرد حاشیه‌گرایی این روزها بیرون برآیم و به جزئیات و متن مسأله بپردازیم، بایسته است نگرش‌ها و باورهای افراد تحلیل و ارزیابی شود. در یک نگاه کلی می‌توان گفت مشکل قانونی سر راه توسعه‌ی فرهنگ برابری جنسیتی و برابری شهروندی در افغانستان دیده نمی‌شود. قانون اساسی دولت با صراحت تمام حق برابری شهروندی و برابری زن و مرد را به رسمیت شناخته است. پس از نزدیک به دو دهه از عمر حکومت دموکراتیک و ارزش‌های نوین، واقعیت این است که تلاش‌های بسیاری در راستای حذف نابرابری‌های جنسیتی و تبعیض ساختاری و نا عدالتی‌های اجتماعی صورت گرفته است. اما این بسنده نیست، نیاز به تغییر نگاه و باورهای مان نسبت به ارزش‌های جدید داریم. هنوز هم باور عمومی به برابری زن و مرد که از آن به برابری انسانی نیز یاد می‌شود، خام، گنگ و شکننده است.

«برابر با من» یک صلح است. صلحی درونی که جنگ برتری‌خواهی و برتری‌طلبی و برتری‌باوری یک قشر را بر قشر دیگر در اذهان افراد پایان می‌دهد. زنان، در درازنای تاریخ مردانه قربانیان یک جانبه‌ی این جنگ و این باور و این فرهنگ نابرابری و ستم بوده‌اند. از این رو، صلح مفکوره‌ها و ایجاد باورهای انسانی که برابری انسانی را حرمت

بانو نکهت این غزل را سال ۲۰۱۶ سروده است. یعنی از کارهای ادبی پسین ایشان است. زبان و بیان غزل فاخر، فرهیخته و نخبه‌گرایانه است. در کلیت غزل، سنت فاخر ادبی و زبانی غزل حفظ شده است، اما به اساس زبان و بیان فاخر ترکیب‌سازی و نوآوری‌هایی نیز صورت گرفته است: «دستان ما سپیده‌ی فردای عشق بود»، «یک شهر در نگاه تو خورشید می‌سرد»...

با استفاده از این فرصت می‌خواهم به این مورد بپردازم که غزل به عنوان یک قالب با پیشینه و محوری که در شعر پارسی دارد، چقدر می‌تواند مدرن شود؟ برخی‌ها مدرن شدن را در ادبیات به معنای از جا کندن قالب، صور خیال، بیان و کاربرد زبان می‌دانند؛ مثلاً: شعر نیمایی، شاملویی و... در صورتی که قالب غزل حفظ شود، چگونه می‌توان از تعبیر مدرن به مفهوم شعر نیمایی، شاملویی و... برای غزل استفاده کرد؟ خیلی‌ها در این باره، نظریه‌پردازی کرده‌اند و غزل را به جریان نیوکلاسیک (سنت‌گرای معاصر) مدرن و حتا پسامدرن دسته‌بندی کرده‌اند.

اما نظر من این است که درباره‌ی غزل نمی‌توان اصطلاح «مدرن» را به کار برد؛ زیرا غزل سری به سنت و پایی به مدرن دارد. حفظ قالب، وزن و قافیه سر غزل را به سنت ادبی می‌رساند؛ اما با ایجاد نوآوری‌هایی در صور خیال، شیوه‌ی بیان و زبان غزل می‌توان گفت غزل مناسب‌هایی با زیبایی‌شناسی مدرن ادبی برقرار کرده است. بنابراین غزل سنتی-مدرن است. یعنی در غزل بین سنت و مدرنیت آشنایی برقرار شده است.

من در مقاله‌ی «بررسی تصویرسازی در غزل‌های شریف سعیدی» که در کتاب «گشودن» چاپ شده است، در این باره مستند صحبت کرده‌ام؛ بنابراین لازم نمی‌دانم اینجا نیز آن سخنان را تکرار کنم. نه مانند دکتر رضا براهنی مخالف غزل استم و نه مانند بانو بهپانی از نظر مدرنیت خیلی

ادامه
صفحه ۳

چشم‌انداز جریان شناسانه به غزل‌های حمیرا نکهت دستگیرزاده



پرویز را به خیره‌سر افسانه ساختم
صد باغ در بهار خیال تو سبز شد
وقتی که در صداقت تو لانه ساختند
یک شهر در نگاه تو خورشید می‌سرد
شب را به پای مهر تو زولانه ساختند
آه ای صدای تلخ تبر از میان باغ
آخر ترا صمیمی این خانه ساختند
این نردبان خون و شقاوت به دوش را
پسوند روزگار غریبانه ساختند
بر باها صدای اگر هست خستگی ست
از خانه دام‌های پر از دانه ساختند
ای شهر ای شهید شکسته قرارها
از تو شکست باور پروانه ساختند
از خشت خشت روشن دیروزهای ما
فردای تنگ و تیره‌ی رندانه ساختند
بی‌پاک تا شراب سلامت به سر کشند
از استخوان ما گل پیمانه ساختند.

چراغ صدا، نوای عشق، نای دل، قافله‌ی فریاد، تلخ نفیرالود، بهار صدا، قامت بلند ناله، روشن‌شان هم‌صدایی، غریو سبز رویش، انجماد صدا، زلال ترانه، دشت خموش، حاجب آواز و... این ترکیب‌ها همه فاخر و فرهیخته استند که بیانگر برداشت نخبه‌گرایانه در سرایش شعر و پردازش ادبیات می‌تواند باشد. برای این ادعا که غزل‌های بانو نکهت به جریان سنت‌گرای معاصر تعلق دارد، یک غزل را نقل می‌کنم: «دیوار روی باور بیگانه ساختند سقفی به روی خانه‌ی ویرانه ساختند دستان ما سپیده‌ی فردای عشق بود در توطیه دو تیشه به هر شانه ساختند فرهاد را به بازی عشقی فروختیم

حمیرا نکهت دستگیرزاده شعر آزاد نیز سروده است، اما بیش‌ترین کار شاعری‌اش غزل است. بنابراین در این نوشته به غزل‌های بانو نکهت توجه شده است. منظور از «جریان شناسانه» در عنوان این یادداشت، این است که غزل‌های نکهت از نظر سنتی و معاصر به کدام جریان غزل تعلق می‌گیرد و از نظر مکتب‌های ادبی مانند: سمبولیسم، رمانتیسم و... به کدام مکتب تعلق می‌گیرد.

من تا جایی که غزل‌های بانو نکهت را خوانده‌ام، غزل‌های ایشان به جریان غزل سنت‌گرای معاصر تعلق می‌گیرد. جریان سنت‌گرای معاصر را از کتاب «جریان‌های شعر معاصر فارسی» نوشته‌ی «علی حسین پور چافی» استفاده کردم. هدف ملک‌الشعرا بهار از جریان سنت‌گرای معاصر این است: «تجدید نظر در طرز رویه‌ی ادبیات... احترام گذاشتن به اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات اساتید متقدم، با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی حال حاضر.» منظور جریان سنت‌گرای معاصر این است که موضوع و معنا در شعر جدید باشد، اما بیان فاخر و قالب‌های ادبی از جمله غزل حفظ شود. تعدادی جریان سنت‌گرای معاصر را «کلاسیک‌های جدید» می‌گویند. در کل جریان سنت‌گرای معاصر طرفدار زبان و بیان نخبه، فرهیخته و فاخر در ادبیات است. صور خیال، ترکیب‌سازی و نسبتن زبان شعر سنتی را در غزل معاصر تداوم می‌بخشند.

زبان غزل‌های بانو نکهت فاخر، متعالی و نسبتن باشکوه است که این شکوه به تعلق زبان و بیان غزل‌های نکهت به سنت ادبی شعر پارسی ارتباط می‌گیرد. شبگیر پولادیان در مقاله‌ای ترکیب‌های را از شعرهای نکهت استخراج کرده است که این ترکیب‌ها به سنت ادبی فاخر شعر پارسی ارتباط دارد:

«یلدای صدا، فریادهای خفته، آواز نور، صدای سبز، دوشیزه‌ی ترانه، آواز رستن، زمزمه‌ی دیدار، آوای مصلوب،

زنان در مسیر تاریخ

قسمت دوازدهم

پژوهش



مقربان رهیاب بلخی

تصویب «قانون مالکیت زنان شوهردار در سال ۱۹۲۶ بود...». زنان به علت اهمیت اقتصادی شان مقامی بس در شمار یکی از برجسته‌ترین طبقات اجتماعی قرار می‌گرفت. در مرحله‌ی بعدی که ازدواج سروسامان گرفته و از حالت بدوی اولیه خارج شد، زنان و دختران به دو

به روش محاسبه دخل و خرج دست یابند. ورود مردان به کشاورزی این روند را تغییر نداد و بلکه موجب شد تا زنان با تنظیم روابط اقتصادی نقش فعال خود را حفظ کنند: «اختیار سرمایه و مخارج خانه به طور مساوی در دست زوج و زوجه بود. در حقیقت مقام زن سومری در مقابل قانون خیلی بالاتر و بهتر از موقعیت زن انگلیسی تا قبل از

در چند قسمت قبلی به تحلیل و بررسی موقعیت ویژه زنان در دوره‌ی مادرشاهی پرداختیم. گفته شد که در این دوره ابتدا مردان به شکار می‌رفتند و زنان بیشتر در محدوده‌ی سکونت‌گاه به دنبال کشف موقعیت‌های جدید بودند و همین عامل موجب شد کشاورزی کشف شود. سپس زندگی اقتصادی انسان از حالت بدوی بیرون آمده و توسط زنان به مرحله حساب و کتاب رسید: «مشارکت گسترده زنان در کشاورزی، تجارت، دادوستد و کسب عواید برای خود» [در در میان قبایل آفریقا همچنان رواج دارد]

در این مرحله که ظاهر سالیان بسیاری طول کشیده است، زنان در پدیدآوردن ریاضیات سهم عمده‌ای دارند. کشف کشاورزی و اداره آن موجب شد تا انسان برای اولین بار به مازاد غذایی (اقتصادی) دست یافته و به جمع‌آوری، تقسیم و تبادل محصولات بپردازد و بر این اساس زنان با استفاده از انگشتان خود توانستند



دلیل موقعیت ویژه یافته و در جوامع مادرشاهی بسیار ارزشمند بودند: ۱- از آنجا که کشاورزی عملی بود زنانه و متعلق به آنان، متعلقات آن نیز وابسته و متعلق به زنان محسوب می‌شد. در این حالت، هر زن صاحب مالک زمینی بود که بر روی آن کار می‌کرد و زمین نیز به دلیل تأمین غذایی بیشتر و سوددهی بالا، ارزش فراوانی داشت. در این صورت زنان مالکان ارزشمندی بودند که از توان اقتصادی زیادی برخوردار بودند. ۲- با توجه به اهمیت اقتصادی زنان، مردان برای ازدواج و به دست آوردن آنها، عموماً مجبور به انجام خدمات طولانی به زنان و خانواده آنان بودند و به این صورت مردان مجبور می‌شدند در خدمت زنان و خانواده آنها قرار گیرند. داستان ازدواج موسی با دختر شعیب، یک نمونه از این موارد است. در دوره‌های اخیر می‌باشد که تا حدودی باینتر اهمیت اقتصادی

ادامه
صفحه ۳

- صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: فاطمه روشنپان
- سردبیر و ویراستار: ملک مبارز
- گزارشگران: حسین احمدی و رویا طاها
- عکاس: حمیده مهردل
- صفحه‌آرا: اسماعیل لعلی
- توزیع: شبکه زنگ صبح ۰۷۴۴۰۲۱۹۵۲
- زیرنظر گروه نویسندگان

بازتاب تمام رخ زنان



- خوانندگان عزیز؛ نیم‌رخ بدون جهت‌گیری خاص سیاسی، مقالات و نوشته‌ها را از صاحب‌نظران نشر می‌کند.
- جز رویکرد نیم‌رخ، مسؤولیت مطالب دیگر به دوش نویسندگان است.
- هفته‌نامه‌ی نیم‌رخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

- هفته‌نامه نیم‌رخ (Nimrokh Weekly)
- www.nimrokh.af
- mail@nimrokh.af
- 0798898894